

امامزاده سید بهاءالدین محمد موسوی

و احفادش

عبدالرضا نکته سنج

چکیده:

علی ملقب به بهاءالدین فرزند ابوعلی حسین موسوی که در شهر مرو سکونت داشت بعد از ارتحال والدش، مسیری را که نیاکانش به نیکی پیموده بودند پی گرفت، در هنگام هجوم خوارزمشاهیان به مرو، در این دیار قیامی به رهبری این امامزاده صورت گرفت که توسط اتسز از فرماندهان این سلسله سرکوب گردید و رهبر این جنبش و جمعی از حامیانش به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.

فرزندش سید بهاءالدین محمد که در فضای آشفته و فشار سیاسی به وجود آمده توسط خوارزمشاهیان، نمی توانست در مرو به حیات فکری و فرهنگی خود ادامه دهد، مخفیانه راهی منطقه جبال یا عراق عجم گردید و در فضایی آکنده به بیم و امید وارد اصفهان گشت و در این شهر تلاش های ارشادی مهم و تأثیرگذاری انجام داد. عده زیادی به حمایت از او برخاستند، اما به دلیل نزاع خونینی که بین بازماندگان دولت سلجوقی و خوارزمشاهیان صورت گرفت؛ او همچون دیگر ذراری خاندان عصمت و طهارت تحت فشارهای سیاسی و تهدیدات جدی واقع گردید و ناگزیر به منطقه چهارمحال و بختیاری مهاجرت نمود و در میان دامداران کوچ نشین مزرعه مرق آشنا (در حوالی روستای کنونی شیخ شبان) با پیش گرفتن تقیه و اتخاذ استراتژی گمنامی، به کوشش های ترویجی خود ادامه داد و بعد از رحلت، پیکرش در همان مکان دفن گردید و مزارش که در اعصار و قرون گوناگون احیا، بازسازی و مرمت گشت، به کانون زیارتی و مقدسی تبدیل شد.

کلیدواژه ها:

علی بهاءالدین، سید بهاءالدین محمد، خوارزمشاهیان، مرو، اصفهان، محمود شعیب، شیخ شبان.

از نسل نوریان

نسب امامزاده سید بهاءالدین محمد موسوی بعد از هشت واسطه به حضرت امام کاظم علیه السلام منتهی می‌گردد. این حلقه منور و مقدّس بدین شرح است: سید بهاءالدین محمد فرزند علی ملقب به بهاءالدین فرزند ابو علی حسین فرزند ابو محمد اسحاق فرزند ابو جعفر موسی فرزند اسحاق عالم فرزند حسین صورانی فرزند حسن صورانی فرزند اسحاق امین فرزند هفتمین فروغ امامت حضرت امام کاظم علیه السلام! این انتساب توأم با شرافت و قداست امامزاده مذکور به خاندان عترت و طهارت قطعی و مسلم است و علمای نسابه متقدم و متأخر بر آن مهر تأیید زده‌اند و منابع مکتوب، این پیوستگی با پاکان را محرز و مستند می‌کند. از جمله اسناد و مدارکی که حقایقی را در این باره روشن می‌نماید، تذکرةهایی است که در اعصار و قرون گوناگون مورد توجه علمای نامدار و فرمانروایان وقت، نقبای بزرگ و متولیان موقوفات و متنفذین محلی بوده است، ضمن این که برخی

از این نسب‌نامه‌ها و سند مشجرات این خاندان تا کنون از گزند حوادث مصون مانده و نزد خانواده‌هایی معتبر از احفاد این سید جلیل‌القدر نگاهداری می‌شود و با مشاهده و بررسی آنها حقایق ارزنده‌ای در این باره به اثبات می‌رسد ولی بعضی دیگر به مرور ایام و به دلیل عدم دقت و مراقبت‌های ویژه در نگهداری از این نگاشته‌های باارزش، سندهای یادشده دچار فرسودگی، پارگی و افتادگی گردیده‌اند و این عارضه باعث گردیده است تذکرةهای مذکور به صورتی ناقص و نارسا در اواخر دوره صفویه یا دوران قاجارها رونویس گردند و متأسفانه عده‌ای استنساخ‌کننده بدون مشورت با مشاهیر مورد اطمینان معاصر و اهل فن و علمای متبحر در این عرصه و با افزودنی‌هایی غیرمجاز، ناشیانه و آمیخته با افسانه‌ها و خرافات، ارزش و اعتبار چنین سندهای ارزنده‌ای را کاهش بدهند. با این وصف اهل دقت و تحقیق می‌توانند با بررسی این میراث مکتوب حقایق پرارگی را به دست آورند چراکه



خود، به سرای باقی شتافت. از این امامزاده، هفت فرزند به یادگار ماند که معروف‌ترین آنان اسحاق صغیر ملقب به ابو محمد است که نقابت عده‌ای از سادات و علویان را عهده‌دار بود، این سنت حسنه در میان اولادش باقی ماند و از نسل وی افرادی در این سمت به ذراری خاندان طهارت خدمت می‌کردند و از حقوق آنان دفاع می‌نمودند، یکی از سه پسر ابو محمد اسحاق صغیر، حسین نام داشت که ملقب به ابو علی بود، این امامزاده به دلیل برخورداری از کمالات علمی و معنوی شهرت افزون‌تری دارد، وی در رسیدگی به امور طالبان و سامان دادن به زندگی و معیشت آنان و نیز ارتقای منزلت و عزت این عزیزان، مجدانه کوشید.

علی ملقب به بهاء‌الدین وارث پدر خود در دانش و فضیلت بود و بعد از ارتحال والدش ابو علی حسین، مسیری را که نیاکان خویش پیموده بودند، پی گرفت.

ایام شکوفایی علمی و فرهنگی این سید دانشور و امامزاده مبارز و

در برخی از آنها ضمن تصریح به این که امامزاده سید بهاء‌الدین محمد از احفاد امام هفتم است و سلسله نسب او تا هفتمین ستاره فروزان آسمان امامت و ولایت درج گردیده است، حتی به موقوفاتی که به بارگاه او اختصاص داده شده، اشاره گردیده و حدود و ثغور این اراضی وقفی کاملاً مشخص گردیده است.

سید علی موسوی، از مقاومت تا شهادت

ابو جعفر موسی که در مرو ساکن گردیده بود، در فضای سیاسی اجتماعی مناسبی که به وجود آمده بود موفق گردید، در حد توان خویش و امکاناتی که در اختیار داشت، رسالت اصلی خویش را که ترویج تعالیم قرآن و معرفی فرهنگ ائمه هدی علیهم‌السلام بود، به خوبی انجام دهد، وی در احیای اصل سازنده امر به معروف و نهی از منکر هم تلاش ویژه‌ای داشت. او بعد از عمری تلاش فکری و تبلیغی و بر جای گذاشتن کارنامه‌ای درخشان از

خستگی ناپذیر با رو به تحلیل رفتن و زوال دولت سلجوقی، مقارن گردید و به میزانی که اقتدار این سلسله ضعیف می گردید، افراط گرایی و تعصب های غلیظ مذهبی کارگزاران آنان کاهش می یافت و این ویژگی موجب می گردید سادات و علویان در فضای ملایم تری به فعالیت های خود ادامه دهند و مشعل تشیع را پرفروغ نگه دارند، با تضعیف قدرت سلاجقه، به اقتدار خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸ ه.ق) افزوده شد و با سقوط سلجوقیان، سلاطین خوارزمشاهی یکه تاز قلمرو خراسان گردیدند و رفته رفته تمام خراسان بزرگ و ایران را تحت سیطره خود قرار دادند. این طایفه تمایلی به تشیع نداشتند ولی دست کم علیه شیعیان تعصب های افراطی نورزیده اند، به علاوه حاکمانی از این سلسله نسبت به عباسیان که خصومتی عمیق با سادات داشتند، عداوت می ورزیدند.

اما به تدریج هنگامی که خوارزمشاهیان صلابت معنوی و نفوذ اجتماعی امامزادگان را می دیدند

و از سوی دیگر با روحیه مبارزاتی، دلاوری ها و مقاومت های سرسختانه آنان مواجه می گردیدند، این روند را برنمی تابیدند و واهمه داشتند که مبدا این ستارگان فروزان با پرتوافشانی خود، مردمان زیادی را با خویش همراه سازند و قیامی فراگیر ترتیب دهند و برای دستگاه حکومت آنان در دسرهای بزرگی به وجود آورند، البته عده ای از علما که در مذهب خود راه افراط و مسیر خشنی را طی می کردند در تحریک این فرمانروایان علیه اولاد ائمه و شیعیان، مؤثر بودند.

اتسز (۵۲۲-۵۵۱ ه.ق) فرزند قطب الدین محمد از پادشاهان جنگ طلب و خشن خوارزمشاهی می باشد، وی برای غلبه بر سنجر سلجوقی نبردهای خونینی به راه انداخت که منجر به کشته شدن عده زیادی از مسلمانان در خراسان شمالی و ماوراءالنهر از جمله مرو گردید. اتسز در اوایل شوال ۵۳۶ ه.ق به طرف مقرر حکومت سلطان سنجر در مرو رفت، جمعی از اعیان شهر با او



همچنین عده قابل توجهی از اهالی مرو که فراخوانی این سید بزرگوار را اجابت نموده و پایداری و استقامت در برابر مهاجمان را بر ذلت و ننگ تسلیم ترجیح داده بودند، از دم تیغ گذرانیده شدند. در میان شهدا، افرادی عالم، فاضل، ادیب و فقیه نیز دیده می شدند. شدت فجایع و کشتار وسیع مرو در حدی بود که وقتی اتسز در جمادی الاول ۵۳۷ هـ.ق به شهر نیشابور نزدیک گردید، هیأتی از فقها و اهل زهد و ورع به استقبال او رفتند و درخواست کردند اعمال خونینی که در مرو رخ داد، در نیشابور تکرار نگردد. اتسز تقاضای آنان را پذیرفت و در این دیار مرتکب قتل و غارت نگردید ولی استیلاي خود را به شهر شیعه نشین نیشابور مُحق قلمداد نمود.^۲

به سوی ایالت جبال (عراق عجم)

بعد از تصرف مرو توسط اتسز، این شهر آرامش قبلی خود را از دست داد و در موجی از تشنج و آشفتگی قرار گرفت، ناامنی و تشویش بر اذهان

که در خارج مرو اردو زده بود، وارد مذاکره شدند و از او خواستند به اهالی امان بدهد. در این اثنی در دیار مزبور خیزشی به وجود آمد که طی آن یکی از کارگزاران خوارزمشاهی به قتل رسید، این قیام گسترش پیدا کرد و مأمورین خوارزمی از شهر بیرون رانده شدند، دروازه‌ها مسدود گردید و اهالی به رهبری امامزاده بهاءالدین علی معروف به شریف علی فرزند حسین فرزند اسحاق موسوی، آماده دفاع و مقاومت در برابر مهاجمان خوارزمی گردیدند.

در هفدهم ربیع الاول همین سال مقارن با سالروز میلاد با سعادت حضرت رسول اکرم ﷺ و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، اتسز با عنف و اجبار وارد شهر گردید و تصمیم گرفت از نیروهای مقاوم انتقام وحشتناک و خونینی بگیرد. در اولین اقدام امامزاده علی بهاءالدین که این جنبش را هدایت و رهبری می نمود و نیز عده‌ای از یاران و هوادارانش دستگیر گردیدند و بعد از شکنجه‌های شدید و طاقت فرسا همگی به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.

سادات و شیعیان سایه افکند. در این میان مقربان عامل قیام، علی بن حسین بن اسحاق صغیر، نسبت به دیگر ساکنان این دیار در معرض تهدیدها و فشارهای افزون تری قرار داشتند و مأموران تجسس برای دستگیری آنان مصمم بودند.

از آن سوی، فضای سیاسی حاکم بر مرو دیگر اجازه نمی داد، در این دیار از سوی علویان تلاش های ترویجی و تبلیغی صورت گیرد و هرگونه تکاپویی در این راستا از سوی سادات، توسط کارگزاران دولت خوارزمشاهیان مورد شناسایی و سرکوبی قرار می گرفت. از این روی امامزاده «سید بهاءالدین محمد» فرزند شهید سید علی بهاءالدین در حالی که به مناسبت شهادت والد ماجدش، اوقاتی را به سوگواری و ماتم داری سپری کرد، احساس نمود اقامت در مرو دیگر نه به صلاح بوده و نه آن که میسر می باشد و اگر هم بخواهد در این قلمرو بماند باید روش مخفیانه ای را پیش گیرد و از هرگونه تلاش ارشادی و آموزشی

دست بردارد و ختشی، خاموش و مسلوب الاراده، همچون افراد عادی به حیات خویش ادامه دهد و این روش مذموم برای آن وجود مبارک، فعال و هدف دار، غیرممکن، ملالت آور و توأم با فرسایش فکری و روحی بود. بنابر این، تصمیم گرفت با رعایت استتار از مرو بیرون آید و به سوی منطقه ای که شرایط مساعدتری دارد کوچ کند، این که برخی منابع نوشته اند: سید بهاءالدین محمد متواری گردید و از طریق اصفهان وارد مرکز چهارمحال و بختیاری شده و مدتی در آن جا زندگی نموده و سرانجام دار فانی را وداع گفته است^۳؛ ادعای درستی نمی باشد. بدیهی است هجرت این امامزاده از مرو، به سوی ناحیه جبال (عراق عجم) باید با در نظر داشتن ملاحظات ذیل مورد ارزیابی قرار گیرد:

الف: او امامزاده ای است آراسته به فضایل اخلاقی و کرامت های انسانی و برخوردار از جلالت قدر و منتسب به خاندان موسوی و در منظومه ای نورانی که خورشید عالم تاب آن امام کاظم علیه السلام



در واقع با این هجرت، فضای جغرافیایی و بستر اجتماعی کوشش‌های فرهنگی و ترویجی او تغییر می‌یافت. مسیر حرکت این امامزاده دقیقاً روشن نمی‌باشد، اگر ایشان در صدد بوده است از نواحی شمالی خراسان، راهی عراق عجم گردد، از طریق راه کاروانی قومس (سمنان کنونی) بدان سوی می‌رفته است، اما به نظر می‌رسد به دلایلی از جمله رعایت برخی تاکتیک‌ها و اتخاذ استراتژی گمنامی، زیارت مراقد علویان، دیدار با محبان اهل بیت علیهم‌السلام و بررسی اوضاع فرهنگی اجتماعی شهرهای مسیر و ساکنان آنان، طریق طولانی‌تر را برگزیده و از خراسان وارد یزد گردیده و از آنجا راهی فارس شده، سپس به خوزستان رفته و با پیمودن مسیری که از منطقه بختیاری عبور می‌کرده، به اصفهان قدم نهاده است.

این راه نسبت به دیگر طرق از ضریب اطمینان بالاتری برخوردار بوده است؛ زیرا عبور از این نواحی مقارن با روی کار آمدن اتابکان فارس و ملوک شبانکاره و نیز فرمانروایی شاخه‌ای

می‌باشد، قرار گرفته است.
ب: مرو اوضاعی ناآرام، آشفته و پریشان داشته است.
ج: او به عنوان فرزند رهبر قیام مرو، تحت تعقیب بوده است.
د: ادامه حیات فکری و سیاسی برای وی در این دیار میسر نبوده است.
تا با در نظر گرفتن این ملاحظات و توجه به واقعیت‌هایی که وی با آن مواجه بوده است، این سید جلیل‌القدر متهم به ترس و گریزنده‌ای مضطر نگردد.

به علاوه مهاجرت امامزاده سید بهاءالدین محمد به هیچ وجه جنبه انفرادی نداشته و بدون برنامه‌ریزی و بی‌هدف نبوده است؛ بلکه وی در این هجرت در رأس کاروانی قرار دارد که در آن برادرش، برخی خویشاوندان و ارادتمندانش دیده می‌شوند، او رنج سفری دور و دراز و دشوار را برای عملی ساختن طرح‌های اصلاحی و ارشادی خویش پذیرفت و بعد از بررسی‌های لازم به این نتیجه رسید که مناطق مرکزی و جنوبی ایران برای این مقصد نسبت به دیگر نقاط وضع بهتری دارد،

از اتابکان در یزد و نیز اقتدار اتابکان لرستان در خوزستان و چهارمحال و بختیاری بوده است. به علاوه ناحیه پهناور بلاد جبل یا ایالت جبل معروف به عراق عجم از اقلیم چهارم، به دلیل شرایط اقلیمی، مناسب بوده و از نظر شبکه‌های ارتباطی و طرق بین شهری، وضع مطلوبی داشته است، قلمروی با محصولات زراعی و باغی متنوع، پوشش گیاهی دلگشا و پاکیزه، به علاوه در آبادی‌های معتبر و کهن عراق عجم با همت علویانی که در قرون قبل به این منطقه هجرت کرده بودند، علما و محدثان بزرگ شیعه و حکمران‌هایی چون آل ابی دلف (آل عجلی)، دیالمه و برخی والیان محلی که نسبت به عترت نبی اکرم ﷺ ارادت داشته‌اند، بوستان‌هایی با رایحه تشیع شکوفا گردیده بود.^۴

ورود به اصفهان در فضایی آکنده به بیم و امید

در این میان اصفهان و توابع آن وضعی ویژه و حتی شگفت‌انگیز داشته

است؛ زیرا از یک سو تسنن افراطی با غلظت زیاد در ایالت مزبور مریدان زیادی داشت، پیروانی که حتی درباره بنی امیه باورهای غلوآمیزی مطرح می‌کردند و در خصوص خاندان طهارت مشی خصمانه‌ای از خود نشان می‌دادند اما از طرف دیگر بسترها و ظرفیت‌های آن به اندازه‌ای بود که کاروان‌های متعددی از سادات به این منطقه مهاجرت کردند و منشاء خدمات فرهنگی و گسترش و استواری مذهب اهل بیست علیهم‌السلام در اصفهان و توابع گردیدند، مراقد امامزادگان متعدد و وجود طوایف گوناگونی از سادات در جای جای این استان سندی ارزشمند از هویت مزبور به شمار می‌رود.^۵

پایگاه علویان در اصفهان به گونه‌ای بود که ابو علی رستمی عامل خراج اصفهان، در اواخر قرن سوم هجری، نذر کرد اگر صاحب فرزندى گردد با قرینه خود از سادات طباطبا ازدواج کند، سرانجام او دارای دختری به نام فاطمه گردید که به عقد نکاح ابوالحسن شهاب‌الدین علی فرزند ابن



اهتمام ورزیدند، کارگزارانی با کفایت همچون صاحب بن عباد و عالمانی نامدار این فرمانروایان را برای تحقق برنامه مزبور یاری دادند.^۷

ادیب محقق و مؤرخ نسب شناس استاد جلال‌الدین همایی عقیده دارد عده‌ای از سلاله سادات عظام و آل ابی طالب از قرن اول هجری، به اصفهان آمدند و لسی کثرت ورودشان از قرن دوم هجری اتفاق افتاد، وی می‌افزاید: این مهاجرت‌ها در وضعی صورت می‌گرفت که اهالی بومی در مورد افراد غریبه ناسازگاری توأم با بغض و نفرت داشتند و این روحیه آنان با تعصب در مذهب اهل تسنن آمیخته بود، با این وجود چنین رفتار و موضع‌گیری را در برخورد با سادات بروز نمی‌دادند، به‌علاوه تا اوایل قرن چهارم هجری این منطقه در قلمرو قدرت و نفوذ خلفای عباسی بود و عمّال و گماشتگان ایشان در این دیار دارای همه نوع سلطه‌گری و اقتدار بودند، علی‌رغم این وضع آشفته، سادات به اصفهان می‌آمدند و بعد از مدتی، پایگاه، یاران و حامیانی

طباطبا درآمد، ابو علی رستمی آبادی‌ها و قریه‌هایی را که در اصفهان و توابع، در تملک خویش داشت در سال ۳۱۶ هجری وقف بر اولاد ذکور و سپس اولاد اناث نسل بعد از نسل کرد، این وقفنامه، کهن‌ترین سند وقفی در ایران است که تصویری از آن را که مزین به مهر و امضای علمای نامداری می‌باشد را ملاحظه کرده‌ام (نگارنده)، آثار تبعی این موقوفات تا آغاز قرن چهاردهم هجری در اراضی و قنوت نواحی وقف گردیده، تا حدودی باقی بود.^۸ اولاد، احفاد سادات طباطبا که بعد از این پیوند پاک به‌وجود آمدند، نه تنها در اصفهان و توابع بلکه در اکثر نقاط ایران پراکنده گردیده‌اند و از میان آنان مشاهیر برجسته‌ای برخاسته‌اند.

آل بویه که از مشهورترین خاندان‌های شیعه ایرانی بودند و دولت دیلمیان را تأسیس کردند، از سال ۳۲۳ ه.ق که اصفهان را به تصرف درآوردند و در این قلمرو استقرار یافتند، نسبت به تقویت و گسترش فرهنگ، معارف و سنت‌های تشیع و تکریم ذراری اهل بیت علیهم‌السلام

پیدا می کردند.^۸

امامزاده سید بهاءالدین محمد در نیمه دوم قرن ششم هجری به اصفهان قدم نهاد. در این ایام اگرچه بذرهای مذهب اهل بیت علیهم السلام در این ناحیه به دلایلی که برشمردیم در حال رویش بود ولی از سویی برخی وقایعی که در اصفهان رخ داد، برای او تنگناهایی به وجود آورد. زیرا آخرین پادشاه سلجوقی، طغرل سوم (۵۷۱-۵۹۰ ه.ق) که در این دیار اقامت داشت از سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاهی (۵۶۸-۵۹۶ ه.ق) شکست خورد و تکش موفق گردید اصفهان را به تصرف در آورد، با استیلای وی بر این دیار دُزاری اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، تحت فشار قرار گرفتند و فعالیت‌های فرهنگی و ارشادی آنان با موانع و دشواری‌های زیادی روبه‌رو گردید.

به رغم چنین ایام خوفناک و شبی ظلمانی امامزاده سید بهاءالدین محمد لحظه‌ای از ارشاد و هدایت مردم و نیز تشریح تعالیم ائمه هدی و سیره اهل بیت عصمت و طهارت، پاسخگویی به

پرسش‌های کلامی و شرعی اهالی و متمایل ساختن مسلمانان این قلمرو به مذهب تشیع، مضایقه نکرد و در افشای کارنامه سیاه حکام اموی و عباسی و اعوان و انصار آنان، حقایقی را باز گفت، وی طی سال‌ها تلاش‌های ترویجی همراه با تکاپوهای سیاسی اجتماعی، افراد زیادی را با خود همراه ساخت تا جایی که تعداد هوادارانش از مرز هزار نفر هم گذشت، این روند برای والیان منطقه تا حدودی نگران کننده بود؛ اما چون سید بهاءالدین محمد با نوعی فراست و کاردانی به گونه‌ای عمل می‌کرد که هویت او و هواخواهانش برای کارگزاران حاکمان وقت فاش نشود، در این راستا موفقیت‌های خوبی به دست آورد.^۹

در پاره‌ای منابع و مدارک و حتی برخی اسناد محلی این گونه ادعا گردیده است که امامزاده مذکور، در اصفهان مقارن با حکومت هلاکوخان مغول مشغول کوشش‌های تبلیغی و یارگیری بوده و آوازه وی با انبوهی حامی، برای این سلطان غیرقابل تحمّل می‌گردد و



حکمرانی می‌نموده به اصفهان یورش بُرده و این شهر را با خاک یکسان نموده و خلق کثیری را قتل عام نموده است و این تهاجم وسیع و خونین به مغولان مجال نمی‌داده که برخی رویدادهای فرعی و جزئی مثل اجتماع عده‌ای بر مزار امامزاده سید بهاء‌الدین محمد را مورد توجه قرار دهند، به علاوه این سلطان مغولی چندین دهه بعد از رحلت این شخصیت به اصفهان یورش برده و البته به منطقه لنجانان، تهاجمی نداشته است.

۳. اصولاً هلاکوخان مغول به دلیل نفوذ کارگزاران عالی رتبه شیعی از جمله خواجه نصیر طوسی در دستگاه او، منزلت سادات را مراعات می‌کرده و نسبت به عمران مقابر و مراقد امامزادگان اهتمام داشته است.

سوگمندانه باید خاطر نشان ساخت برخی منابع معاصر بر اساس پاره‌ای اظهارات یا مدارک مخدوش نوشته‌اند: امامزاده سید بهاء‌الدین محمد در اواسط قرن ششم هجری مقارن با حکومت هلاکوخان و خواجه نصیرالدین

چون خان مغول به منطقه لنجات از توابع اصفهان می‌رسد، مشاهده می‌کند: این بزرگوار رحلت نموده و صدها نفر از مریدانش گرداگرد مقبره‌اش حلقه زده‌اند، هلاکو وقتی این وضع را می‌بیند فرمان می‌دهد قبرش را نبش کنند و پیکرش را به جای دیگر انتقال دهند. اما حامیانش به جنازه‌اش دست یافته و آن را به محل کنونی روستای شیخ شبان می‌برند و در مکانی که اکنون زیارتگاه اوست دفن می‌نمایند، این اظهارات از چند جهت مورد تأمل است:

۱. هلاکوخان مغول از ۶۵۱ تا ۶۶۳ ق حکومت می‌کرده و دوران فرمانروایی توأم با توحش و تجاوزات گسترده وی، سال‌ها بعد از آن که بقعه و بارگاه امامزاده سید بهاء‌الدین محمد در حوالی روستای شیخ شبان توسط حکام اتابکی احداث گردیده، بوده است.

۲. این حاکم مغولی بر اساس مستندات تاریخی به اصفهان نیامده و قبل از وی اکتای قا آن فرزند سوم چنگیز که از ۶۲۶ تا ۶۳۹ هـ.ق

طوسی در قید حیات بوده است. این در حالی است که در جای دیگر ادعا کرده‌اند: سید بهاءالدین محمد در اواخر حکومت سلجوقیان (اتابکان فارس)، در منطقه‌ای ایلکا وفات یافته و این سلسله ساختمانی بر مزارش احداث کرده‌اند که تناقض این سخن آشکار است؟!۱۱

درس دینداری در کسوت دامداری؟!۱۲

شرایط سیاسی اجتماعی حاکم بر اصفهان آن چنان دشوار می‌گردد که اقامت در این دیار و ادامه فعالیت‌های ارشادی و ترویجی توسط امامزاده سید بهاءالدین محمد با مخاطرات و گرفتاری‌های گوناگونی توأم می‌گردد، از این روی، وی تصمیم می‌گیرد به حجاز سفری نموده و با زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج و توقف در جوار بارگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی مدفون در بقیع، مقداری از آلام و ناراحتی‌های خود کم کند، طریقی که برمی‌گزیند از مسیر اصفهان، لنجان،

بختیاری و خوزستان عبور می‌کرده است، در هنگام حرکت به سوی سرزمین عربستان، با یکی از دامداران کوچ‌نشین به نام محمود شعیب معروف به محمود عرب آشنا می‌شود ولی می‌کوشد خود را به وی معرفی نکند، منابع کتبی، شفاهی و آگاهی‌های مندرج در شبکه مجازی تلاش دارند این دامدار را خراسانی معرفی کنند و محل این دیدار را در مزرعه مرق آشنا، محل بیلاق عشایر کوچ‌نشین گفته‌اند و افزوده‌اند قشلاق محمود شعیب در کچو هاردنگ رودبار لنجان بوده است. اما از قراین دیگر برمی‌آید این دامدار در زمره عشایر خوزستانی بوده که قشلاق وی در همین قلمرو و بیلاق او در چهارمحال و بختیاری بوده است. و برای خرید ملزومات و کالاهای مورد نیاز و نیز فروش فرآورده‌های دامی و محصولات لبنی به لنجانان می‌رفته است و در همین منطقه با امامزاده مذکور اُنس و اُلُفت پیدا کرده است و از او خواسته به مزرعه مرق آشنا بیاید و از طریق گله‌داری امرار معاش نماید،



رفتار شایسته و اخلاق کریمانه این بزرگوار توأم گردیده بود، باعث گردید او را بزرگ چوپانان یا شیخ عشایر کوچرو بنامند.^{۱۱}

رفته رفته دامداران این حقیقت را درک کردند که وی فردی معمولی نمی‌باشد، حالات و رفتاری که از وی دیدند برایشان اعجاب‌آور بود.^{۱۲}

سرانجام محمود عرب (شعیب) و دیگر دامداران احساس کردند این بزرگوار هویت خود را به دلایلی از آنان مخفی می‌نماید، پس با اصرار فراوان از وی خواستند خویش را معرفی کند، امامزاده سید بهاءالدین محمد ناگزیر به آنان گفت: فرزند سید علی بهاءالدین هستم که پدرم در مرو به شهادت رسید و نسبم به حضرت امام کاظم علیه السلام می‌رسد، آن مرد عرب از این که با سیدی والامقام مأنوس گردیده است، شادمان گردید، از سوی دیگر وجدانش او را آزار می‌داد که چرا درباره تکریم این بزرگوار کوتاهی کرده است. آن‌گاه لحظاتی بعد از این بیم و امید، خطاب به او گفت: صبیبه‌ای دارم، رعنا، صالحه

گویا امامزاده مذکور از ایشان تقاضایی هم در این باره داشته است؛ زیرا در پی آن بوده تا ره توشه‌ای تدارک ببیند.

سرانجام این سید جلیل‌القدر به حالتی ناشناس و گمنام چوپانی گله‌ای گوسفند را به عهده می‌گیرد، که در کوچ عمودی و به حالت ییلاق در مراتع مرغ یا مرق آشنا و مزرعه عرب خان در مجاورت روستای کنونی شیخ شبان مشغول چرا بوده‌اند، امامزاده سید بهاءالدین محمد در کسوت شبانی با دامداران منطقه ارتباط برقرار کرد و ضمن این که هنگام معاشرت با آنان از خود فضایل و مکارمی را بروز می‌داد، بین ایشان به ترویج معارف قرآن و عترت پرداخت و درباره مسائل فقهی و شرعی، پرسش‌های آنان را به گونه‌ای قابل فهم، پاسخ می‌داد، سید بهاءالدین محمد آنچه از دستمزد گله‌داری به دست می‌آورد، جز اندکی بقیه‌اش را میان افراد نیازمند تقسیم می‌کرد، دام‌هایی که در اختیار او بود، نسبت به دیگر احشام برکات افزون‌تری داشت و این ویژگی‌ها چون با عبادت، ذکر،

و ستوده خصال، میل دارم او را به عقد ازدواج شما درآورم، چون سید در این باره درنگ نمود و محمود شعیب پافشاری کرد، بهاءالدین محمد فرمود: مدتی تأمل نما تا من به زیارت اجدادم بروم و وقتی از این سفر بازگشتم پیشنهاد شما را عملی می‌سازم.

پس سید بهاءالدین محمد عازم حجاز گردید و در مکه معظمه طواف خانه خدا را به جای آورد، آن‌گاه در مدینه منوره، بارگاه جدّ خویش رسول اکرم ﷺ را زیارت کرد و مرقد ائمه مدفون در بقیع غرقد را هم زیارت نمود، سپس عازم عتبات عراق گردید و مضجع مطهر نیای نورانی خود، امام هفتم، و دیگر امامان مدفون در عراق را زیارت کرد و به جانب چهارمحل بازگشت و به وعده‌ای که داده بود عمل کرد و دختر محمود شعیب را به عقد ازدواج خود درآورد. محصول این نکاح پاک بر حسب برخی اقوال که می‌توان تا حدودی به آنها اطمینان کرد سه پسر و یک دختر بوده است. چندی بعد محمود شعیب رخ بر خاک تیره

نهاد، پیکرش بر روی تپه‌ای که اکنون مشرف به شهر بن، در خیابان ملت کنونی می‌باشد دفن گردید. متأسفانه در برخی نگاشته‌های مطبوع و حتی کتیبه‌ای که در بقعه بابا محمود دیده می‌شود، وی را امامزاده معرفی کرده‌اند در حالی که او پدر همسر امامزاده سید بهاءالدین محمد است.

آستانی باصفا

امامزاده سید بهاءالدین محمد بعد از عمری تلاش‌های فرهنگی و ترویجی در اواخر نیمه دوم قرن ششم هجری رحلت نمود و روح پاکش به سوی عالم قدس و ملکوت پر کشید و میهمان عرشیان و اجداد طاهرین خویش گردید، پیکرش به اهتمام یاران و دوستانش در محل کنونی واقع در دره‌ای باصفا و در دو کیلومتری جنوب شرقی روستای شیخ شبان و در چهل کیلومتری شمال غربی شهر کرد و از توابع شهرستان بن، دفن گردید، بازماندگانش در همان حوالی و در دشتی که توسط ارتفاعاتی محصور گردیده است اسکان



در عصر صفویه نیز اقداماتی برای عمران و توسعه این بنای زیارتی انجام پذیرفته و گنبد هم تجدید بنا گردیده است. بر دیوار سمت غربی درب شمالی ورود به صحن امامزاده آجری نصب بود که تاریخ ۱۱۱۰ هـ.ق بر آن درج گردیده بود و در وسط درب ورودی به حرم تاریخ ۱۱۱۵ هـ.ق بر روی چوبی کنده کاری شده بود که این درب در گنجینه میراث فرهنگی استان چهارمحال و بختیاری نگهداری می‌شود. ساختمان کهن تا قبل از اجرای طرح جدید در سال ۱۳۸۰ هـ.ش، شامل صحن، گنبد، حرم، ایوان ورودی، چندین کتیبه و ضریحی چوبی بوده است، فیلیوش و بخشی از دیوارهای بقعه تا سقف بنا مربوط به ایام اتابکان فارس (نیمه دوم قرن ششم هجری) و قسمتی متعلق به دوره ایلخانان مغول (نیمه قرن هفتم هجری) و بازسازی ساختمان حرم به عصر صفویه تعلق داشته است. ضمن این که در اعصار گوناگون این بارگاه بارها مورد مرمت قرار گرفته و تزیینات

می‌گزینند. به تدریج محل استقرار احفاد و نوادگان وی توسعه می‌یابد و چون امامزاده سید بهاءالدین محمد در میان دامداران منطقه به شیخ شبان معروف بوده است و او را با این لقب می‌شناختند، لقب این امامزاده را برای آبادی مذکور برگزیدند و آن را شیخ شبان نامیدند. اولین بنایی که بر روی مرقد این سید موسوی احداث گردید، بقعه‌ای از خشت و گل و نسبتاً محقر بوده است، فرمانروایان محلی اتابکان لرستان بر آرامگاه وی بنایی از آجر با تزیینات هنری و برخی منضمات ساختند. بر روی درب چوبی ساختمان قدیمی این آستان که در عصر صفویه ترمیم و تکمیل گردید نام دو تن از امیران اتابکی به نام‌های نصرت‌الدین و سعد بن ابی بکر (امیر فخرالدین ابو بکر نصر) حک گردیده بود که تا عصر قاجاریه لاشه‌های فرسوده آنها در دخمه‌ای متصل به ساختمان امامزاده، نگاهداری می‌گردید ولی رفته رفته بر اثر سهل‌انگاری خادمان و متولیان از بین رفته است.

و منضماتی بدان افزوده شده است. در سال ۱۲۹۶ هـ.ق متولّی وقت این بقعه و بارگاه سید ذوالفقار والد ماجد سید نظر علی، این بنا را تجدید و نسبت به تعمیرات اساسی آن اقدام نموده است. در حدود سال ۱۳۳۵ هـ.ش به دلیل سقوط بهمن، ایوان‌های غربی و شمالی امامزاده تخریب گردید که با پیگیری متولّی وقت مرحوم سید عبدالحسین محمد توسط یکی از معماران چالشتی این ایوان‌ها ترمیم گشت. در سال ۱۳۵۸ هـ.ش هیأت امنایی زیر نظر اداره اوقاف و امور خیریه شهرکرد، برای آستانه مذکور تعیین شده و از همین زمان تلاش‌های مستمری برای توسعه حرم صورت گرفت.

بقعه کنونی امامزاده که بخش زیادی از آن تجدید بنا گردیده، جلوه‌هایی از معماری دوران صفویه و قاجاریه را دارد. این بنا با نمای چهارگوش گنبددار و دارای کتیبه و تاریخ است. ایوان آن رو به شمال قرار دارد و در طرفین آن دو مناره به ارتفاع دوازده متر تعبیه گردیده که با کاشی‌کاری به

نحو هنرمندانه‌ای تزیین گشته است. در طرفین مدخل، دو اتاق برای کفشداری احداث گردیده و بقعه به اندازه پنج پلکان از سطح صحن مرکزی ارتفاع گرفته است. بعد از عبور از مدخل، زائر به شبستان راه می‌یابد که سراسر با کاشی‌های خشتی مزین گردیده است، شبستان مذکور از اطراف، اتاق مرقد را احاطه کرده است و فضایی که مقبره در آن واقع است به صورت هشت ضلعی می‌باشد که زاویه‌هایش با ایجاد گوشواره قوس پیدا کرده و در نتیجه بنا را مُدوّر ساخته و گنبدی عظیم را بر آن استوار نموده‌اند، ارتفاع گنبد دو پوش از داخل سه متر و از بیرون ده متر می‌باشد. در میان بقعه و بر روی مرقد ضریحی از جنس نقره و آب‌طلاکاری و نقوش قلمزنی و میناکاری نصب شده که بر درب آن نوشته‌اند:

ضریح مطهر حضرت امامزاده سید بهاء‌الدین محمد توسط اداره کل حجّ و اوقاف و امور خیریه استان چهارمحال و بختیاری و با همکاری هیأت امنای امامزاده از محل نذورات مردم در سال



زائرین این بقعه و بارگاه، در جوار آن برخی امکانات و تسهیلات تفریحی، سیاحتی، ارتباطی و رفاهی تدارک دیده شده است.^{۱۳}

نگاشته‌های مخدوش؟!

درباره نسب این امامزاده، تذکره‌های متعددی وجود دارد که در اعصار گوناگون تحریر و رونویسی گردیده و علما و اعیان هر دوره‌ای بر آنها مهر تأیید زده‌اند، این مدارک به لحاظ تاریخی و هنری و نیز اثبات حقایق درباره مشجرات سادات این خاندان از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردارند اما برخی تومارها و جریده‌ها به دلیل کوتاهی در حفاظت از آنها، خطاهای استنساخ‌کنندگان و دست‌بردن عده‌ای از پیروان فرقه‌های صوفیه در بخش‌هایی از این اسناد، نکاتی قابل تأمل دارند که وقتی به مستندات تاریخی و رجالی و نیز تذکره‌های معتبر دیگر که نزد خاندان‌هایی از سادات شیخ شبانی نگهداری می‌شود، عرضه گردد، خدشه‌هایی در آنها دیده

۱۴۱۱ ه.ق / ۱۳۶۹ ه.ش، ساخته شد. در روزگاران گذشته مرقد مقدّس امامزاده، دارای ضریحی از چوب مرغوب و گره‌چینی کنده‌کاری شده بود و بر روی قبر نیز صندوقی چوبی قرار گرفته بود که ضریح مزبور بر اثر عوامل اقلیمی و برخی سهل‌انگاری‌ها دچار فرسودگی و لطماتی گردید و چون از ارزش هنری فوق‌العاده برخوردار بود، به گنجینه سازمان میراث فرهنگی استان چهارمحال و بختیاری انتقال داده شد و به جای آن ضریحی که معرفی شد، نصب گردید.

برخی احفاد و اعقاب امامزاده سید بهاء‌الدین محمد در صحن این آستان مقدس دفن گردیده‌اند. در رواق بنای جدید، مرقد آیت‌الله سید اسدالله نجفی موسوی شیخ شبانی معروف به آقا نجفی از علما و مجتهدان معاصر، قرار دارد.

بنای تاریخی این حرم به شماره ۲۳۸۲۴ و در مورخه ۱۳۸۷/۸/۲۵ ه.ش در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. برای رفاه حال

می شود. در یکی از این مدارک آمده است: امامزاده سید بهاءالدین محمد از فرزندان حضرت حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است، در صورتی که با تکیه بر نگاهشده‌های علمای نسابه نه تنها امامزاده حمزه فرزندی به نام سید بهاءالدین محمد نداشته است بلکه در میان احفاد و نوادگانش شخصی با این عنوان که مزارش در چهارمحل و بختیاری باشد وجود ندارد.^{۱۴}

همچنین ادعا گردیده است: امامزاده سید بهاءالدین محمد در قالب کاروانی به رهبری احمد بن موسی علیه السلام برای دیدار با امام رضا علیه السلام عازم طوس گردید، اما این قافله دچار درگیری با حاکم فارس می گردد و بعد از شکست آنان طی این نبرد، امامزاده مذکور به همراه عده‌ای دیگر از سادات متواری می گردد و به اصفهان می گریزد اما توسط حاکم وقت یوسف بن حجاج ثقفی تحت تعقیب قرار می گیرد، سید بهاءالدین محمد مخفیانه برای امرار معاش به منطقه کوچ نشین چهارمحل و بختیاری می رود و در این باره از

محمود شعیب استمداد می طلبد، این نکات از چند جهت مورد تأمل است:

۱. امامزاده سید بهاءالدین محمد در قیام مزبور حضور نداشته است و اصولاً او که در قرن ششم زندگی می کرده است چگونه در نهضتی که طی اوایل قرن دوم هجری صورت گرفته، شرکت داشته است.

۲. در زمان هجرت وی به اصفهان، امویان سقوط کرده بودند و کسی از خاندان ثقفی بر این شهر حکومت نمی کرد، وانگهی یوسف بن عقیل پدر حجاج است نه فرزند او.

۳. این مطالب شخصیت اسن امامزاده جلیل القدر را کوچک می نماید. در توماری که به سال ۴۲۴ هجری تحریر گردیده است، نارسایی‌ها و خطاهای غیرقابل اغماضی دیده می شود: الف) سید بهاءالدین محمد فرزند بلافصل امام کاظم علیه السلام معرفی گردیده است که هیچ کدام از مورخان، محدثان و علمای نسابه چنین فرزندی برای امام هفتم ننوشته‌اند.

ب) در چندین موضع تأکید گردیده



در اصفهان می‌باشد، دختر حضرت امام کاظم علیه السلام و خواهر کوچکتر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام مشهور به فاطمه کبری، مدفون در قم می‌باشد.^{۱۶}

(د) افسانه‌سازی و ذکر حوادث اسطوره‌ای که با واقعیت‌های تاریخی و منزلت سادات و علویان کاملاً مغایرت دارد.

هـ) تأمل برانگیزترین نکات این تومار، مفاهیمی است که به‌طور مسلم توسط پیروان صوفیه در آن گنجانیده شده است: مثل: قطب اولیاء، حال درویش، مرد درویش، خرقه مبارک، شیخی که از قلندران بود. قطب از واژه‌های مورد استفاده در فرهنگ تصوف می‌باشد و کسی که به این مقام می‌رسد دارای مقام عصمت است، این تفکر بدعتی آشکار می‌باشد و طی آن قطب در برابر امامت و ولایت قرار دارد.^{۱۷}

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «بپرهیز از این که فردی جز حجت خدا (امام معصوم) را رهبر و مقتدای خود قرار دهی و تمام آن چه را می‌گویدی تصدیق کنی.^{۱۸}

است: امامزاده هارون ولایت مدفون در اصفهان برادر اوست که درباره امامزاده بودن وی اختلاف بسیاری بین مورخان وجود دارد، وانگهی در صورت صحت نسب، اصح اقوال این گونه است: هارون فرزند محمد فرزند زید فرزند حسن فرزند حسن فرزند جعفر فرزند امام علی علیه السلام و اصولاً برخی از محققان لقب هارون ولایت را از القاب عامه نقباء می‌دانند نه اسم خاص. جماعتی از کلیمی‌های اصفهان اعتقاد دارند این شخص از بزرگان بنی اسرائیل بوده و چون بین مسلمانان و یهودیان بر سر او نزاع صورت گرفت، گفتند: او هارون ولایت است.^{۱۵}

(ج) در این سند برای سید بهاء‌الدین محمد سه پسر به نام‌های سید ابراهیم، سید احمد و سید محمد و یک دختر به نام فاطمه ذکر شده است، در صورتی که سید احمد نواده اوست و دو فرزند دیگر ذکورش سید عزالدین علی و ابو جعفر محمد بوده‌اند و سیده فاطمه که به‌عنوان فرزند اناث او معرفی گردیده است و مرقدش در محله چهارسوق شیرازی‌ها

واژه دیگر که در این متن به آن تأکید می‌گردد، خرّقه است، جامه‌ای که اهل تصوف بر تن می‌کنند و فرزندان ائمه چنین لباس‌هایی بر تن نمی‌کردند. به علاوه پوشیدن خرّقه، نشانه‌ای برای سرسپردگی مرید در برابر اوامر قطب، شیخ و پیر طریقت می‌باشد که سیره فرزندان و نوادگان ائمه چنین حقارتی را برنمی‌تابد.^{۱۹}

لفظ درویش نیز در فرهنگ اهل تصوف کاربرد دارد و در اصل در یوزه یا در آویز بود یعنی کسی که به درهای خانه‌ها می‌آویزد تا سؤال خود را مطرح کند و منظور افرادی است که در حال پرسه زدن در معابر شعر می‌خوانند، تبرزین بر دوش و پوست حیوانی بر پشت دارند. موی سر آنان دراز و آویخته و موی محاسن آنان ناپیراسته و ژولیده است.^{۲۰}

بسیار بعید به نظر می‌رسد آن سید بزرگوار با جلالت شأنی که داشته، پی‌گیر چنین شیوه مذمومی که در میان صوفیه و دراویش متداول است، بوده باشد.

و در این تذکره از شخصی به نام سید جنید یا شیخ جنید یاد شده و اضافه شده که وی صاحب کشف و کرامات بوده و امامزاده سید بهاء الدین محمد در بغداد با او ملاقات کرده و آن دو، یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند و چون در ادامه، آمده است که شخصی از نسل جنید صفی نام خواهد آمد و پادشاهانی از این سلسله برخوانند خواست، چنین برمی‌آید که این فرد شیخ جنید صفوی از صوفیان قرن نهم هجری و چهارمین نسل از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی و کوچک‌ترین پسر شیخ ابراهیم می‌باشد. مشخص نمی‌باشد چگونه شیخ جنید متوفی در ۸۶۴ ه.ق با سید بهاء الدین محمد که به قول این تذکره، فرزند امام کاظم علیه السلام است و از امامزادگان قرن دوم و سوم هجری به‌شمار می‌رود، در بغداد با این صوفی دیدار داشته است و قراین تاریخی و مستندات رجالی این ادعا را برنمی‌تابند، صوفیه این داستان را به تذکره مزبور افزوده‌اند تا این امامزاده بزرگوار را با آن نفوذ معنوی و مقام



سوی امویان در اصفهان مشغول اداره امور است با دوران مغول‌ها (قرن هفتم هجری) پیوند زده می‌شود در حالی که امویان و مغولان نه تنها معاصر هم نبوده‌اند بلکه بین آنان حدود چهار قرن فاصله است.

ح) شگفت‌تر آن که هلاکوخان هنگام یورش به اصفهان (که از لحاظ تاریخی حتی به این قلمرو نیامده است) دستور نبش قبر این امامزاده را می‌دهد و حتی به مقبره او هم رحم نمی‌کند، اما با وجود آن که مذهب تشیع را هم اختیار نکرده است، نه تنها به زیارت مرقد او در مزرعه مرق آشنا می‌آید بلکه اراضی گسترده‌ای را در آن حوالی وقف مزارش می‌نماید؟!

بازماندگان

در پاره‌ای اسناد قدیمی، نوشته‌اند امامزاده سید بهاء‌الدین محمد سه فرزند پسر به نام‌های ابراهیم، احمد و سید محمد و دختری به نام فاطمه داشته است، محل دفن امامزاده ابراهیم را در ورنامخواست لنگان و یا باغ

مقدس، به نفع فرقه خود صادره کنند. به نظر می‌رسد تنظیم‌کنندگان این مطالب، شیخ جنید صفوی را با ابوالقاسم جنید بغدادی که بین سال‌های ۲۱۵ تا ۲۹۵ هجری می‌زیسته است، یکی گرفته‌اند و برخی حالات این دو صوفی را با هم درآمیخته‌اند، جنید بغدادی پراوازه‌ترین صوفی می‌باشد که تعالیم او بر اصول نظری و قواعد بسیاری از اهل تصوف اثر گذاشته و به‌همین دلیل او را سید صوفیان، شیخ مشایخ، سلطان طریقت و سیدالطائفه خوانده‌اند. جنید اگر چه در بغداد زندگی می‌کرده است اما اولاً مذهب شافعی دارد و در ثانی از سادات موسوی نمی‌باشد بلکه ایرانی و اصالتاً همدانی است، ثالثاً از نسل او سیاستمداران تاج‌دار (صفویه) که در این تذکره بدان تصریح گردیده به‌وجود نیامده‌اند.^{۲۱}

ز) موجب حیرت و تعجب است که در این تذکره که به سال ۴۲۴ هجری تحریر گردیده است، نکاتی درج گردیده که سال‌ها بعد از تنظیم آن اتفاق افتاده است و ناگهان بین حاکمی که از

بادران (بهادران) گفته‌اند در حالی که در کتب انساب و منابع تاریخی اصفهان و توابع چندین امامزاده‌ای که به نام ابراهیم از احفاد امام کاظم علیه السلام معروفند، فرزند سید بهاءالدین محمد معرفی نشده‌اند، مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم گزی که عالمی مجتهد، مورخ و وارسته بوده و بر آثار تاریخی این منطقه اشرف داشته از امامزادگان مدفون در منطقه لنجان که با سید مذکور مرتبط باشند سخنی به میان نمی‌آورد.^{۲۲}

البته در بعضی منابع معاصر، ادعا گردیده است در روستای هاردنگ از توابع دهستان زیرکوه، بخش باغ بهادران شهرستان لنجان واقع در بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی زرین شهر امامزاده‌ای به نام سید زین‌الدین مدفون بوده که تا سال ۱۳۵۷ هـ.ش بر لوح مزارش این عنوان دیده می‌شده است و این شخصیت همان سید اسحاق ملقب به زین‌الدین برادر امامزاده سید بهاءالدین می‌باشد. اما در سنوات اخیر و به هنگام احداث بقعه جدید، این آثار محو گردیده و به جای

زین‌الدین از عنوان شاه خراسان برای معرفی آن بهره برده‌اند؛ اما در تابلویی که در آن جا دیده می‌شود نام امامزاده سید بهاءالدین محمد دیده می‌شود و حتی شرح حال ایشان را در بقعه وی نصب کرده‌اند. منابعی که آثار تاریخی، اماکن زیارتی و میراث مذهبی استان اصفهان را معرفی نموده‌اند، هیچ‌گونه اشاره‌ای به این امامزاده ننموده‌اند، حتی در تذکره‌های قدیمی مربوط به امامزاده مدفون در نزدیکی روستای شیخ شبان و تحریر و رونویسی گردیده‌ای از آن که نزد خانواده محترم سادات این ناحیه نگهداری می‌شود نامی از سید اسحاق به نام سید زین‌الدین دیده نمی‌شود؛ اما درباره سید بهاءالدین محمد آمده است: چون هلاکو به رودبار اصفهان رسید گفتند او در کچو هاردنگ مدفون می‌باشد. در فهرست ثبت آثار ملی نام امامزاده مدفون در هاردنگ بهاءالدین محمد ملقب به شاه خراسان که به امام هفتم علیه السلام نسب می‌برد، ضبط شده است. وسعت فضای مختص این آرامگاه اعم از عرصه و اعیان به حدود یازده هکتار



معرفی شده است.^{۲۴}

اما امامزاده سید احمد که به عنوان فرزند سید بهاءالدین محمد معرفی گردیده است و مرقدش در هفده کیلومتری شهر سامان، ده کیلومتری بن و چهل و هفت کیلومتری شهرکرد قرار دارد، در واقع فرزند سید ابو جعفر محمد مذکور می باشد. در کتاب مزارات چهارمحال و بختیاری، مؤلف نوشته است: به اعتقاد اهالی امامزاده بابا پیر احمد فرزند سید بهاءالدین است. وی در ادامه می نویسد: این ادعا منشاء صحیحی دارد و نسب شریف او با ده واسطه به امام هفتم می رسد. اما جالب آن که در نسب نامه ای که ذکر نموده، امامزاده سید احمد فرزند ابی جعفر محمد دانسته شده است که تناقضی آشکار می باشد.^{۲۵} در کتاب کشف الاسرار نیز سید احمد به عنوان فرزند سید احمد معرفی گردیده، که درست نمی باشد^{۲۶}، این خطا به کتاب راهنمای جهانگردی استان چهارمحال و بختیاری نیز راه یافته است.^{۲۷}

فرزند ذکور دیگر سید بهاءالدین

بالغ می گردد و جلوه هایی از معماری عصر صفویه و قاجاریه در بنای اصلی آن دیده می شود. همه ساله هزاران نفر زائر برای زیارت این امامزاده به مکان مزبور می آیند.^{۲۳}

ابو جعفر محمد فرزند امامزاده سید بهاءالدین محمد می باشد که مرقدش در شهرستان شوشتر زیارتگاه اهالی و توابع می باشد و به سید محمد بازار معروف است، زیرا مرقدش در حوالی بازار قدیم این شهر است. بنای اصلی این زیارتگاه اتاقی چهارضلعی است که بخش فوقانی آن به هشت ضلعی تبدیل گردیده و گنبد مدوری بر روی آن قرار داده اند که به شیوه معماری عصر صفویه برپا گردیده است، در دو سُویش، دو مناره مدور خوش ترکیب جلب نظر می نماید، نمای خارجی با کاشی کاری های هنرمندانه و خوش نقش و خوش رنگ جلوه باصفایی به این آستان مقدس بخشیده است، بر کتیبه سنگی بالای درب ورودی، تاریخ ساخت بقعه ۱۱۱۵ ه.ق ذکر گردیده و صاحب آن از اولاد امام کاظم علیه السلام

محمد، سید علی نام داشته که بالقب عزالدین مشهور بوده و مؤلف نزهةالعیون به این موضوع اشاره کرده است، اما درباره محل دفن، احفاد و اعقابش مطلب مستندی به دست نیامد.^{۲۸}

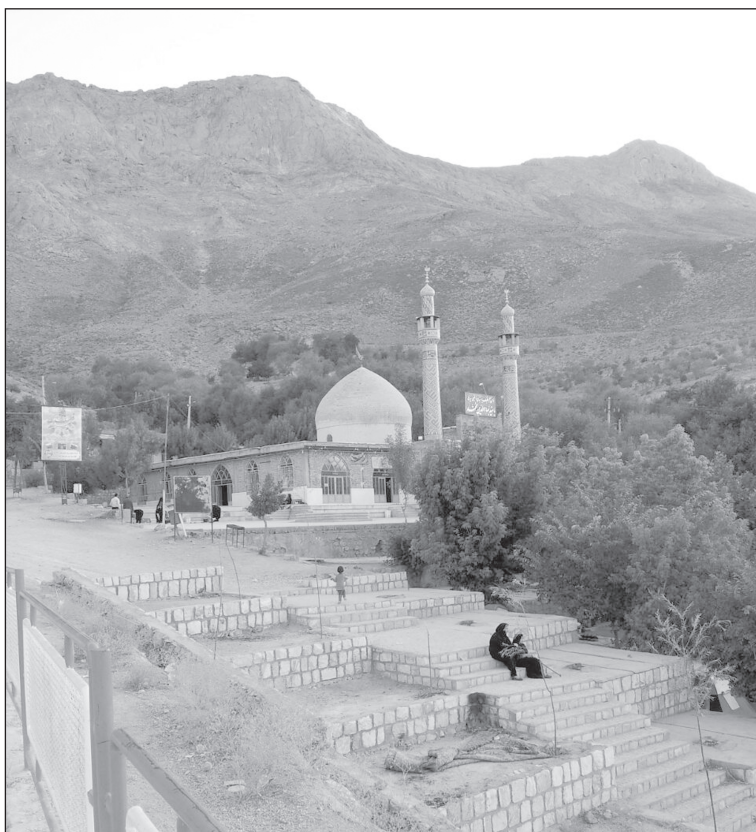
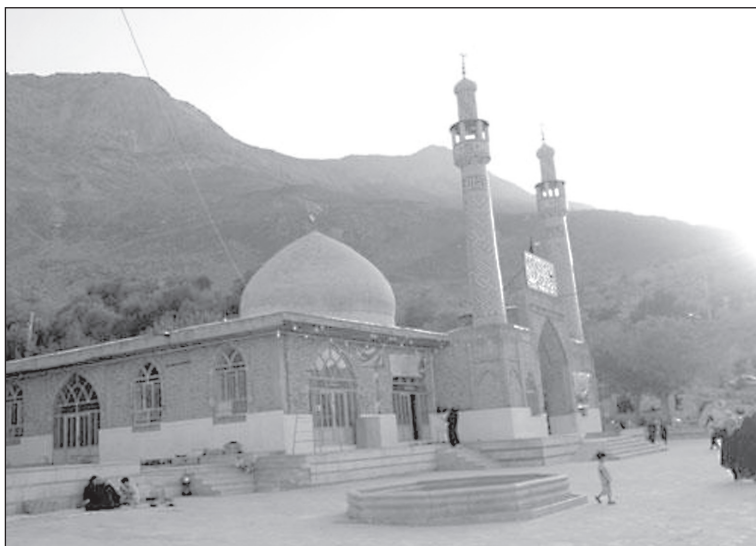
اعقاب و احفاد

بنابر آنچه تذکره‌های موجود، قباله‌ها، قراین مکتوب، اقوال محلی و نظایر آن تصریح نموده‌اند و نیز بر اساس آنچه علمای نسابه اظهار داشته‌اند، سادات موسوی با پسوند شیخ شبانی از نسل امامزاده سید بهاءالدین محمد ملقب به شیخ شبان می‌باشند.

تمامی این سادات از احفاد سید احمد(بابا پیر احمد) هستند و سید احمد مذکور، سه فرزند به اسامی سید

میر شمس‌الدین، سید میر زین‌الدین و سید معین‌الدین داشته است و نسل این امامزاده از طریق این سه نفر ادامه یافته است، البته برخی را بر این عقیده است که خاندان زین‌الدین از نسل امامزاده سید اسحاق ملقب به زین‌الدین مدفون در هاردنگ باغ بهادران می‌باشند، اما این دیدگاه به دلایلی که قبلاً بدان‌ها اشاره کردیم قابل تأمل است، به علاوه مدارک معتبر تأیید نکرده‌اند که امامزاده مذکور اعقابی داشته است، چنان‌که درباره خود این شخصیت و مدفون بودنش در آبادی ذکر شده، نظر مُسَجَّل، مُسَلَّم و مستندی وجود ندارد و راه تحقیق و بررسی‌های دقیق‌تر برای محققان نکته سنج، همچنان مفتوح می‌باشد.^{۲۹}





پی‌نوشت‌ها:

۱. مواردالاتحاف فی نقباءالاشراف، ص ۱۲؛ الشجرة المبارکة فی انساب‌الطالبیہ، ص ۱۰۸؛ نزهة‌العیون فی نهاية‌الفنون، ص ۴۶؛ الفخری، ص ۱۹؛ المجدی فی انساب‌الطالبیین، ص ۱۱۹؛ المعقبون من آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۸۲.
۲. المعقبون من آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۰۸؛ نزهة‌العیون فی نهاية‌الفنون، ص ۴۶؛ تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۵، صص ۱۴۳-۱۴۵؛ المنتظم فی‌التاریخ ملوک‌الامم، ج ۱۰، ص ۹۵؛ تاریخ دولت خوارزمشاهیان، صص ۶۷-۶۸؛ راحة‌الصدور و آية‌السرور در تاریخ آل سلجوق، صص ۴۷۱-۴۷۲.
۳. شجره طیبه، ص ۱۰۸ و نیز ص ۱۸۸؛ شجره‌نامه سادات مرو، سید اسحاق حیدری (از علمای نسابه افغانستان، مندرج در همان مأخذ).
۴. ایران در صورۃ‌الارض (سفرنامه ابن حوقل)، ص ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۴۷؛ نامه کمره، ج ۱، ص ۱۷؛ احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۵۸۲؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، صص ۶-۷؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، صص ۴۶۳-۴۶۹؛ تاریخ مغول، اوایل ایام تیموری، ص ۳۷۹، ۳۹۹ و ۴۰۳؛ تاریخ آل مظفر، صص ۶۸-۶۹.
۵. احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الامم، ج ۲، صص ۵۷۹-۵۸۰؛ تاریخ اصفهان (سادات و مشجرات‌النساب)، صص ۳۸-۳۹.
۶. مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۲، شماره ۱، ص ۵۶؛ سخنرانی محیط طباطبایی در برنامه مرزهای دانش رادیو، ۲۶ شهریور ۱۳۴۹.
۷. دائرة‌المعارف تشیع، ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۴؛ تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه، صص ۱۸-۲۰.
۸. تاریخ اصفهان، صص ۳۹-۴۰ و نیز صص ۲۷۲-۲۷۳.
۹. همان، صص ۳۲۹-۳۳۰؛ تاریخ ایران زمین، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ص ۱۶۵؛ اصفهان، ص ۹۴.
۱۰. شجره طیبه، ص ۱۰۵، ۱۱۶ و ۱۸۷.
۱۱. تاریخ اصفهان، ص ۲۱ و نیز صص ۳۶۷-۳۶۸؛ تذکره امامزاده سید بهاء‌الدین محمد (خطی).
۱۲. تذکره امامزاده سید بهاء‌الدین محمد (خطی)؛ مزارات چهارمحال و بختیاری، صص ۳۷-۳۸؛ کشف‌الاسرار (پژوهشی در بقاع متبرکه و امامزاده‌های چهارمحال و بختیاری)، ص ۴۱.
۱۳. مزارات چهارمحال و بختیاری، صص ۳۸-۴۰؛ شجره طیبه، صص ۱۳۵-۱۳۸؛ پایگاه اطلاع‌رسانی امامزاده سید بهاء‌الدین محمد در شبکه اینترنت.
۱۴. عمدة‌الطالب، صص ۱۲۶-۲۰۸؛ سرالسلسله العلویه، ص ۴۱؛ الفصول‌الفخریه، ص ۱۴۱؛ شدالازار، ص ۱۲۶؛ بدر فروزان، ص ۱۳۸؛ تحفة‌الازهار، ج ۳، صص ۳۲۳-۳۲۴.
۱۵. تاریخ اصفهان، صص ۲۱۶-۲۱۷.
۱۶. رجال اصفهان، سید مصلح‌الدین مهدوی، ص ۲۴۳.



منابع:

۱. آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه، علی اصغر فقیهی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
۲. ایران در صورة الارض (سفرنامه ابن حوقل)، ترجمه و توضیح: جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۳. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه: علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۴. از شیخ صفی تا شاه صفی، سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران، علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۵. اصفهان، لطف الله هنرفر، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
۶. بدر فروزان، عباس فیض، قم، بنگاه چاپ، ۱۳۲۲ هـ.ق.
۷. بناهای آرامگاهی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، حوزه هنری، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۸. بارگاه خانقاه، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۹. تاریخ اصفهان (سلسله سادات، مشجرات و انساب امامزاده‌های اصفهان)، جلال‌الدین همایی، به
۱۷. در جستجوی علم و دین، صص ۱۹۵-۱۹۶.
۱۸. معانی الاخبار، ص ۱۶۹؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۳.
۱۹. دائرةالمعارف تشیع، ج ۷، صص ۱۱۴-۱۱۵.
۲۰. مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایه، صص ۱۰۶-۱۱۰؛ لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۰۶۹۶؛ بارگاه خانقاه، ص ۴۷۸.
۲۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۸، صص ۶۳۴-۶۴۶؛ دائرةالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۴۹۴؛ خلاصة‌التواریخ، ص ۵؛ از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۶.
۲۲. تاریخ اصفهان، ص ۹۲ و ۲۲۰؛ تذکرةالقبور، ص ۷۷؛ مهاجران آل ابی‌طالب، صص ۹۳-۹۴.
۲۳. دانشنامه دانش‌گستر، ج ۳، ص ۷۲۳؛ فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، ص ۵۸۰؛ دانشنامه ویکی‌پدیا در شبکه اینترنت.
۲۴. دائرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۵۰؛ دیار شهریاران، ج ۱، صص ۷۱۷-۷۱۹؛ بناهای آرامگاهی، ص ۲۹۱.
۲۵. فرارات چهار محال و بختیاری، ص ۳۶.
۲۶. کشف‌الاسرار (آشنایی با سلاله پاکان)، ص ۲۵.
۲۷. راهنمای جامع ایرانگردی استان زیبای چهارمحال و بختیاری، ص ۷۸.
۲۸. نزهة‌العیون فی نهاية‌الفنون، ص ۴۶.
۲۹. تاریخ اصفهان، ص ۹۴؛ شجره طیبه، ص ۲۳؛ بررسی‌های محلی نگارنده.

- کوشش: ماهدخت همایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۱۰. تاریخ ایران زمین، محمد جواد مشکور، تهران، اشراقی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۱۱. تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: رن. فرای، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۱۲. تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ابراهیم قفس اوغلی، ترجمه: داوود اصفهانیان، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۱۳. تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، عباس اقبال آشتیانی، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۴. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، سید احمد رضا خضری، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
۱۵. تحفة الازهار و زلال الانهار، ضامن بن شدقم حسینی قمی، تحقیق: کامل سلمان الجبوری، تهران، آینه میراث، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۶. تذکره القبور، عبدالکریم گزی، به کوشش: ناصر باقری بیدهندی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه.ش.
۱۷. تذکره القبور (دانشمندان و بزرگان اصفهان)، سید مصلح الدین مهدوی، اصفهان، ثقفی، چاپ دوم، ۱۳۴۸.
۱۸. تذکره امامزاده سید بهاء الدین محمد، مخطوط.
۱۹. جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، لُسترنج، ترجمه: محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ه.ش.
۲۰. خلاصه التواریخ (تاریخ صفویان)، تصحیح: ابراهیم دهقان، اراک، ۱۳۳۴ ه.ش.
۲۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسرامی، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۲۲. دائرةالمعارف تشیع، ج ۱۵، زیر نظر: بهاء الدین خرمشاهی و دیگران، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۲۳. دانشنامه ویکی پدیا، قابل دسترسی در شبکه اینترنت، ویرایش، ۱۳۹۴.
۲۴. دائرةالمعارف شجره آل رسول، ج ۷ (شجرة طیبه)، سید علی موسوی نژاد سوق، قم، کومه، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۲۵. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، بیروت، موسسه الوفا، بی تا.
۲۶. در جستجوی علم و دین، سید محمد ضیاءآبادی، تهران، نیک معارف، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
۲۷. دیار شهرباران، احمد اقتداری، تهران،



- انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.
۲۸. راهنمای جهانگردی استان زیبای چهارمحال و بختیاری، سازمان ایرانگردی و جهانگردی استان چهارمحال و بختیاری، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۲۹. راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، تصحیح: محمد اقبال، حواشی و فهارس: مجتبی مینوی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.
۳۰. روض الراحین فی حکایات الصالحین عبدالله یافعی، قاهره، ناشر: مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۷۴ هـ.ق.
۳۱. سرالسلسله العلویه، ابی نصر بخاری، قدّم له و علّق علیه: سید محمد صادق بحرالعلوم، نجف اشرف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ هـ.ش.
۳۲. سیمای چهارمحال و بختیاری، غلامرضا گلی زواره، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۳۳. سخنرانی استاد محیط طباطبایی در برنامه مرزهای دانش رادیو، ۲۶ شهریور ۱۳۴۹، پیاده شده از نوار توسط مرحوم سید عبدالعلی فناء توحیدی.
۳۴. شدّ الأزار فی حطّ الأوزار عن زوّار المزار، معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، تصحیح و تحشیه: علامه محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸ هـ.ش.
۳۵. الشجرة المباركة فی انساب الطالبین، امام فخر رازی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۶. عمدة الطالب فی انساب ابی طالب، ابن عنبة، قم، انصاریان، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۳۷. فرهنگ آبادی ها و مکان های مذهبی کشور، محمد حسین پاپلی یزدی، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۳۸. الفصول الفخریة، جمال الدین احمد بن عنبة، به اهتمام: سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۳۹. کشف الاسرار (پژوهشی در بقاع متبرکه و امامزاده های چهارمحال و بختیاری)، حیدر خسروی فارسانی، شهر کرد، آصف، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۴۰. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷ هـ.ش.
۴۱. مهاجران آل ابی طالب، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا، ترجمه: محمّد رضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۴۲. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی، محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۴۳. المعقبون من آل ابی طالب، سید مهدی رجایی موسوی، قم، مؤسسه عاشورا، طبع اول، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۴۴. مزارات چهارمحال و بختیاری، محمد مهدی فقیه بحر العلوم، قم، وثوق، ۱۳۸۹ هـ.ش.
۴۵. معانی الاخبار، ابوجعفر محمد صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۴۶. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، عزالدین کاشانی، تصحیح و توضیحات: عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ هـ.ش.
۴۷. مجله باستان شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۶۶.
۴۸. ۴۸. نامه کمره، مرتضی فرهادی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۴۹. شناختی اجتماعی فرهنگی از استان چهارمحال و بختیاری (طرح پژوهشی)، غلامرضا گلی زواره، به سفارش معاونت اجتماعی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹ هـ.ش.